



ابرش کیانی (بررسی جایگاه اسب در شاهنامه‌ی فردوسی)

دکتر نعیمه متوسلی^۱

استاد مدعو، بخش زبان و ادبیات فارسی، پردیس شهیده بنت الهدی صدر، دانشگاه فرهنگیان، بوشهر، ایران.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۴/۱۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۳/۱۷

چکیده

اسب، یکی از مشهورترین حیواناتی است که در زندگی و فرهنگ بشر - به ویژه در دوره ی باستان - از جایگاه ویژه ای برخوردار بوده و احترام بسیاری داشته است. در فرهنگ ایران باستان، اسب و ابزار مرتبط با آن، پایه پای انسان، رشد کرده و همواره می توانیم ردپای این حیوان را ببینیم. در شاهنامه ی فردوسی، به سبب صبغه ی حماسی آن، چهره ی اسب، نمود خاصی دارد و فردوسی، با قدرت تمام، این حیوان فرخنده و خاص را در تصویرسازی های خود، جای داده است. در این جستار، اسب به عنوان یکی از موجودات مهم و تأثیرگذار در زندگی ایرانیان، مورد مطالعه قرار گرفته و سیمای این حیوان در شاهنامه

۱. n.motevaseli@yahoo.com

ی فردوسی - به عنوان کتابی که ارتباط و یژه ای با گذشته و اساطیر ایران دارد - بررسی شده، که نتیجه ی آن، توجه حکیم توس به نقش و اعتبار این حیوان در نزد مردم ایران زمین و درک و دریافت خجستگی آن در نظر ایرانیان است.

کلید واژگان: اسب، شاهنامه ی فردوسی، رخس، خجستگی، گجستگی.

۱. مقدمه

اسب، همان چهارپای نجیبی است که به فراست و زیبایی معروف است و از دیرباز در اساطیر تمام ملل جهان، نقش و یژه ای داشته است. «برای اقوام هند و اروپایی، پس از گاو، اسب، مفیدترین جانور به شمار می رفت و در طی زندگانی انسان، بهترین یار او بود. اسب ابتدا شکار و خورده می شد. با گذشت زمان، رام شد و در کنار دام های دیگر، به انسان، شیر و گوشت می داد.» (قلی زاده، ۱۳۹۲: ۴۸، ۴۹) در اوستا، اولین بار در گاهان، نام اسب ذکر شده است. زرتشت از اهورامزدا می پرسد: «از تو می - پرسم ای اهورا، به راستی مرا از آن آگاه فرما، آیا ده مادیان و یک شتر و یک اسب نر که وعده شده است، به من خواهد رسید؟» (همان: ۵۱) وقتی زرتشت، ده مادیان را در کنار یک اسب نر قرار می دهد، این سخن، بیانگر ارزش اقتصادی اسب نر نسبت به اسب ماده است.

مزدپرستان، وقتی برای کسی آرزوی نیکی می کردند، از اهورا، برای او، ستور و اسب و گردونه ی استوار می خواستند و این مورد در شاهنامه به وفور دیده می شود. اسب در نظر ایرانیان پیش از زرتشت نیز به شدت مقدس بوده و با عناصر خورشید، آب و باد، و نیز ایزدان آناهید، تیشتر، خورشید، دراسپ، سروش، بهرام و مهر، ارتباط داشته است.

«در فرهنگ ایران، به و یژه، اسب و گردونه، از زمان های کهن، مورد استفاده بوده اند و مهر، از ایزدانی است که بر گردونه ی مینوی نشسته است. اساساً در ذهن اقوام هندواروپایی، اسب نشانه ی و یژه ی ایزد آفتاب و ایزد ماه و ایزد باد بوده است. به روایت نوروزنامه، آن فرشته که گردونه ی آفتاب کشد، به صورت اسبی است، الوس نام، و گویند دوربین بوده و از دور، بانگ سم اسبان شنود.» (یاحقی، ۱۳۹۱: ۱۱۱) در اوستا، برخی از ایزدان، در کالبد اسب، بر زرتشت ظاهر شده اند. از جمله ایزد بهرام، که اهورا، او را در کالبد اسب نری با گوش های زرد و لگام زرین، در آورد. علاوه بر این، تیشتر، که ایزد باران آوری است، نیز به صورت اسب ظاهر شده است: «تیشتر ستاره ی رایومند فرهمند را می ستاییم... او به راستی

به صورت اسبی مقدس به سوی دریا آید. در ده شب، تشر را یومند فرهمند، ترکیب جسمانی پذیرد و به شکل یک اسب سفید زیبا با گوش‌های زرنشان در فروغ پرواز کند.» (عبداللهی، ۱۳۸۱: ۴۹)

در اوستا، فرشته‌ی نگهبان چهارپایان را با نام «درواسپا» یعنی دارنده‌ی اسب سالم، می‌نامند. این فرشته، دارای گردونه است و به همین سبب، اسب را در میان دیگر چرندگان، بسیار گرمی‌تر و نیکوتر و شاه چهارپایان به شمار آورده‌اند. در نوروزنامه و از زبان کیخسرو گفته شده که «هیچ چیز در پادشاهی بر من گرمی‌تر از اسب نیست.» (خیام، ۱۳۱۲: ۵۱)

گفتیم که در اوستا آمده که ایزدان و امشاسپندان، در هیئت اسب و یا با رفتار خاص این حیوان، مثل تیزی، ذکاوت و فراست، داشتن مو و یال بلند و نشانه‌های دیگر، بر زرتشت ظاهر می‌شدند. اکنون باید اضافه کنیم که اهریمن نیز در برخی نمودهای خود، به شکل اسب ظاهر می‌شد؛ که البته یک تفاوت اساسی با نمود ایزدان و امشاسپندان داشت و آن هم رنگ اسب مورد نظر بود.

«در فرهنگ ایران و قسمت‌هایی از جهان، اسب سفید، نشان بی‌گناهی و خلوص و خرد و مرکب خورشید و نشان نجابت خانوادگی است. اسب سفید طلایی در اساطیر ایران، شکلی از تیشتر یا تشر (آورنده‌ی آب) و نشانه‌ی مردی و نیرومندی بوده است.» (یا حقی، ۱۳۹۱: ۱۱۳) در باورهای کهن، بر اساس رنگ اسب‌ها برای آن‌ها جنبه‌های اهورایی یا اهریمنی قائل می‌شدند و بر همین اساس، اسب سفید را مقدس و از ریشه‌ی خورشید و اهورایی و اسب سیاه را نماد و سمبل مرگ و موجودی اهریمنی می‌دانستند و بر این باور بودند که این حیوان، ارباب‌های مرگ را می‌کشد. «مشهور است که تهمورث، اهریمن را به صورت اسب درآورد و سی سال بر او سوار شد.» (قلی‌زاده، ۱۳۸۸: ۷۵) شاید به همین دلیل بتوان ارتباطی میان سرنوشت غم‌انگیز قهرمانان اساطیری داستان‌های جهان و رنگ اسب آن‌ها ایجاد کرد. سیاوش، بیدرفش، کیخسرو و خسرو پرویز، همه اسبشان سیاه است.

با توجه به این که در نزد بسیاری از اقوام و ملل جهان و ریشه‌های اساطیری آن‌ها، اسب، هدیه‌ای از جانب خدایان و مسبب پیروزی و چیرگی است و با ایزدان و الهه‌ها در ارتباط است، چهره‌ای مقدس دارد و جزء اولین آفریده‌ها محسوب می‌شود. بر اساس شهادت بندهشن «از اسپان، نخست، اسپ سپید زردگوش درخشان موی سپیدچشم فراز آفریده شد. اوست سرور اسپان.» (فرنبرگ دادگی، ۱۳۶۹: ۸۹)

یکی از جنبه‌های باور به خجستگی و تقدس برخی از جانوران و به ویژه اسب، اعتقاد به صدای اهورایی و هرمزدی آن‌ها بوده است. در قدیم معتقد بودند که جانورانی که اهورایی هستند، همه چیزشان

نیز اهورایی است و وقتی آواز می‌خوانند و بانگ می‌کنند، اهریمن را از آن حوالی می‌رانند؛ «و صدای جانوران، به ویژه جانداران هرزدی مانند خروس و سگ و اسب، سبب گریز دیوان و دروجان و جادوان و پریان می‌شود. حتی صدای سم اسبان، آنان را می‌گریزند.» (قلی زاده، ۱۳۸۸: ۷۵)

در رمزگرایی‌های حیوانی، اسب، مانند گاو، از نقش و جایگاه توتمی برخوردار است. علاوه بر اساطیر ایرانی، در اساطیر ملل دیگر نیز می‌توان حضور توتم اسب را مشاهده کرد. «در اساطیر ژاپن، اسب از قهرمانان افسانه‌ای است.» (پیگوت، ۱۳۷۳: ۱۸۷)

اکنون با ذکر این مقدمه، به بررسی سیمای این حیوان مقدس و خجسته در شاهنامه‌ی فردوسی می‌پردازیم و بسامد بهره‌گیری حکیم توس از واژه‌ی اسب و انگیزه‌ی رجوع به این حیوان و نحوه‌ی عمل اسب در شعر او را بررسی می‌کنیم.

۲. اسب در شاهنامه‌ی فردوسی

یکی از پرکاربردترین واژه‌ها در شاهنامه، که در مقوله‌ی خجستگی و گجستگی پدیده‌ها، بررسی می‌شوند، واژه‌ی اسب است. با توجه به این که شاهنامه یک اثر حماسی است و در حماسه و جنگاوری، یکی از مؤلفه‌های قدرت و پیروزی یک پهلوان، اسب خوب است، پس بالتبع، فردوسی از این واژه و ترکیبات و مترادفات آن بسیار بهره برده و همه‌ی ابزار و عدوات مربوط به این حیوان، در شاهنامه، وجود دارند. بسامد استفاده از واژه‌ی اسب و مترادفات آن در شاهنامه، به قرار زیر است:

بیش از ۲۰۰ بار واژه‌ی اسب.

۵۲ مورد واژه‌ی بارگی.

۹ مورد واژه‌ی مادیان.

۲ مورد واژه‌ی گلگون (با توجه به رنگ یا نام خاص اسب).

۴ مورد واژه‌ی ابرش.

۱۲ مورد واژه‌ی خنگ.

۱۴ مورد واژه‌ی چرمه.

۲۶ مورد واژه‌ی سمند.

۲۰ مورد واژه‌ی شبرنگ (با اشاره به اسب خاص یا رنگ تیره‌ی حیوان).

۸ مورد واژه‌ی شب‌دیز.

۲۰ مورد واژه‌ی باره.

بیش از ۳۰۰ مورد واژه‌ی رخس (نام اسب خاص رستم).

و ...

با توجه به تعداد زیاد شواهد، به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود و در پایان، نگاه فردوسی به این

حیوان، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

- اسب به عنوان مطلق حیوان:

جهان ناسپرده جوان سترگ

به اسب اندر آمد به کاخ بزرگ

(فردوسی، ۱۳۸۳: ج ۱، ۵۸)

ز بالای اسب اندر آمد به پای

بشد هوش از آن مرد رزم آزمای

(همان: ۲۶۳)

ز ترکان گزین کن هزاران سران

یکی اسب فرمای و گرز گران

(همان: ۷۳۶)

جگر خسته دیدش برهنه تن

بزد اسب و آمد بر بیژنا

(همان: ۷۳۷)

که آمد از آن مرغزاران پدید

یکایک ز دور اسب بیژن بدید

(همان: ۷۴۱)

- داشتن اسب، نشان ثروت، قدرت، صلابت، تمول و تشخیص بوده است:

نه جوشن نه اسب و نه تخت و کلاه

که خورشید چون تو ندیده است شاه

(همان: ۹۶۵)

خم چرخ گردان نهفت من است

که تا زنده‌ام چرمه جفت من است

(همان: ۱۱۷)

نشست از بر اسپ و بالا گرفت به ترکان چه آمد ز بخت ای شگفت

(همان: ۸۵۴)

- اسب، بسیار باارزش و هدیه‌ی بزرگان و پهلوانان بوده است. فردوسی، صفت‌های انسانی، به اسب می‌دهد که نشان‌دهنده‌ی ارزش والای این حیوان در نزد او و قهرمانان داستان‌هایش است. به عنوان مثال، اسب را گرانمایه می‌خواند:

یکی هدیه آرای بسیار مر ز دینار و از اسپ و زرین کمر

(فردوسی، ۱۳۸۳: ج ۱: ۴۲۸)

ز دینار و دیبا و تاج و کمر ز گنج درم هم ز درّ و گهر

(همان: ج ۲، ۱۷۵۲)

گرانمایه هفت اسپ با کاروان یکی رخس و دیگر نشست گوان

(همان: ج ۱، ۷۵۹)

- پیاده شدن از اسب

این کار، نشانه‌ی تواضع و فروتنی شخص و احترام به طرف مقابل است. اگر در حضور کسی از اسب پیاده می‌شدند، به معنی بزرگداشت و تکریم شخصیت او بوده است. در شاهنامه، همه‌ی پهلوانان، برای ستایش یزدان و نیایش به درگاه او، از اسب پیاده می‌شوند.

پیاده شد از اسپ و روی زمین ببوسید و بر باب کرد آفرین

(همان: ۸۰۲)

چو چشمش به روی گرامی رسید ز اسب اندر آمد چنان چون سزید

(همان: ۸۱۰)

چو دیدند مر پهلوان را ز دور نبیره فرود آمد از اسب تور

(همان)

- سخن گفتن با اسب

در شاهنامه، بارها، پهلوانان با اسب خود سخن می‌گویند و آن‌ها را برای کاری خاص، آماده می‌کنند. گاهی نیز، این سخن گفتن، برای درد دل کردن و همدرد خواستن است. سخن گفتن با اسب، نشان‌دهنده‌ی شخصیت بخشیدن به این حیوان است و می‌تواند نمودی از چهره‌ی مقدس و توتمی آن باشد.

رستم، در هفت خوان، بارها رخس را مخاطب قرار می‌دهد و او را به یاری می‌طلبد و یا حتی سرزنش می‌کند. زیباترین ابیات در زمینه‌ی مخاطب قرار دادن اسب، در شاهنامه، مربوط به داستان سیاوش است. سیاوش، در واپسین گفتگویش با شبرنگ بهزاد، پیش از مرگ، سرنوشت پسرش کیخسرو را به این حیوان می‌سپارد:

بی‌آورد شبرنگ بهزاد را	که دریافتی روز کین باد را
سرش را به بر در گرفت	لگام و فسارش ز سر بر گرفت
به گوش اندرش گفت رازی دراز	که بیداردل باش و با کس مساز
ورا بارگی باش و گیتی بکوب	چنان چون سر مار افعی به چوب

(همان: ج ۱، ۴۴۵)

- تجسم اهریمن به صورت اسب

در شاهنامه، در یک مورد، از احتمال تجسم اهریمن، به شکل اسب سخن رفته، که می‌تواند یادآور باور اساطیری تجسم «اپوش»، دیو خشکی، باشد. این دیو، رقیب «تشترا»، فرشته‌ی باران است. اپوش به شکل اسب مهیب و سیاهی، با گوش و یال و دم دراز و بی‌مو و سم‌های گرد، ظاهر شد. در ابیات زیر که مربوط به کیخسرو و شبرنگ بهزاد است، هنگامی که شاه جوان، بر اسب سیاه پدر سوار می‌شود و شبرنگ، به تاخت او را می‌برد، گیو هراسان می‌شود و می‌پندارد که شاید این اسب، خود اهریمن باشد.

غمی شد دل گیو و خیره بماند
بدان خیرگی نام یزدان بخواند

همی گفت کآهرمن چاره جوی یکی بارگی گشت و بنهاد روی
کنون جان خسرو شد و رنج من همین رنج بُد در جهان گنج من

(فردوسی، ۱۳۸۳: ج ۱، ۴۸۶)

- تولد کره اسب‌های خاص را به فال نیک می‌گرفتند. در بیشتر موارد، تولد اسب‌هایی که بعدها نقش مرکب خاص یک پهلوان نام آور را ایفا می‌کنند، خارق‌العاده و متفاوت با دیگر اسب‌هاست. این مطلب را در داستان انتخاب رخس و همچنین، اسب سهراب، می‌توان مشاهده کرد.

در یک مورد خاص، در شاهنامه، تولد یک کره اسب و یژه به فال نیک گرفته شده و این کره اسب، بعدها، مأموریتی خاص را اجرا می‌کند. اسب اسکندر، که هم‌زمان با تولد خودش و در یک شب، زاده می‌شود. اسب اسکندر، در ادبیات فارسی به «بوسفال» شهرت دارد.

بر آخور یکی مادیان بُد بلند گُه کارزاری و زیبا سمنند
همان شب یکی کره‌ای زاد خنگ برش چون بر شیر و کوتاه لنگ
ز زاینده قیصر بر افراخت یال که آن زادنش فرخ آمد به فال

(همان: ج ۲، ۱۲۶۱)

همین اسب، بعدها، در رفتن به ظلمات و جست‌وجوی آب حیات، یاریگر اسکندر است و این نگرش، چهره‌ای مقدس، توت‌گونه و خجسته به این اسب داده است. اسکندر، به راهنمایی یک زاهد یزدان‌پرست، این مادیان بکر را در بین گله‌ای می‌یابد.

بپرسید پس شه که تاریک جای بدو اندرون چون رود چارپای
چنین پاسخ آورد یزدان پرست کز آن راه بر کرّه باید نشست
به چوپان بفرمود که اسب یله سراسر به لشکرگه آرد گله
گزین کرد زو بارگی ده هزار همه چار سال از در کارزار

(همان: ۱۳۳۹)

- اسب، فرشته‌ی نجات، دیو مرگ:

در شاهنامه، بعضی اسب‌ها، علاوه بر ویژگی‌های خاصی که دارند، بارها جان صاحب خود را نیز نجات می‌دهند. رخس، در هفت خوان، چند بار، سبب نجات جان رستم می‌شود. اسکندر، هنگام فرار از اردوگاه دارا، سرنوشت خود و جنگ را به دست اسبش می‌سپارد. این اسب بادپا، اگر سستی کند، قطعاً با شکست و مرگ اسکندر همراه است خواهد شد.

که ما را کنون جان به اسب اندر است چو سستی کند باد مانند به دست

(فردوسی، ۱۳۸۳: ج ۲، ۱۲۶۷)

نافرمانی اسب بهرام، فرزند گودرز و برادر گیو، در میدان جنگ، مسبب کشته شدن بهرام است. هنگامی که بهرام، برای یافتن تازیانه‌اش، به میدان نبرد باز می‌گردد، اسب او با شنیدن صدای یک مادیان، توقف می‌کند و نتیجه‌ی این حرکت اسب، کشته شدن بهرام است.

وز آن جا سوی قلب لشکر شتافت همی جست تا تازیانه بیافت

فرود آمد از باره آن برگرفت وز آن جا خروشیدن اندر گرفت

خروش دم مادیان یافت اسب بجوشید بر سان آذرکشسب

سوی مادیان روی بنهاد تفت غمی گشت بهرام و از پس برفت

چو بگرفت هم در زمان بر نشست یکی تیغ هندی گرفته به دست

چو بفشارد ران هیچ نگذارد پی سوار و تن باره پر خاک و خوی

(همان: ج ۱، ۵۸۰)

در جنگ دوازده رخ و در بخش نبرد گیو با پیران، اسب گیو، در میانه‌ی میدان، می‌ایستد و گیو شکست می‌خورد و پیران می‌گریزد.

چو آهنگ پیران سالار کرد که جوید به آورد با او نبرد

فرو ماند اسپش همیدون به جای از آن جا که بُد پیش نهاد پای

یکی تازیانه بر آن تیزرو بزد خشم را نامبردار گو

بجوشید و بگشاد لب را ز بند به نفرین دژخیم دیو نژند

(همان: ج ۱، ۸۳۷)

- در آوردگاه، وجود اسب، بسیار مهم بوده است؛ به همین سبب، برای شکست دادن و کشتن یک پهلوان، اول اسب او را می زدند یا پی می کردند:

یکی تیر بر اسب نستیهنا رسید از گشاد و بر بیژنا

(همان: ۸۱۱)

همیدون سه چوبه بر اسب سوار بزد گیو پیکان آهن گداز

(همان: ۸۳۷)

بزد نیزه پس گیو بر اسب اوی ز درد اندر آمد تگاور به روی

(فردوسی، ۱۳۸۳: ج ۱: ۹۳۵)

- اسبی که بی سوار از میدان نبرد باز می گشت، گجسته پی بود. در داستان بیژن و گرازان، وقتی گیو، اسب بی سوار بیژن را در دست گرگین می بیند، هراسان می شود و می داند که گرگین، خبر خوبی ندارد:

چو اسب پسر دید گرگین به دست پر از خاک و آسیمه بر سان مست

ز گرگین پس آنکه سخن باز جست که چون بود خود روزگار از نخست

تو این مرده ری اسب چون یافتی ز بیژن کجا روی برتافتی

ز بیژن ندیدم به جایی نشان جز این اسب وزین از پس ایدر کشان

یکی اسب دیدم نگونسار زین ز بیژن نشانی ندارد جز این

(همان: ۷۴۲)

سه اسب و دو کشته بر او بسته زار همی بینم از دور با یک سوار

(همان: ۸۷۶)

- رخش:

رخش، اسب خاص رستم، در شاهنامه، به صورت موجودی شگفت‌انگیز، توصیف شده است. این اسب، از قوه‌ی ادراک و قدرت جسمی فوق‌العاده‌ای برخوردار است. بارها رستم را در جنگ‌ها و صحنه‌های خطرناک، یاری کرده و نجات داده است. رخش را بور ابرش بیضه سیاه می‌گفتند. این اسب، چنان قدرتمند است که با شیر و اژدها می‌جنگد.

سیه چشم و بور ابرش و گاودم سیه خایه و تند و پولادسم

(همان: ۲۱۸)

یکی بور ابرش به پیشش به پای و گفתי همی اندر آید ز جای

(همان: ۶۹۲)

بینداخت رستم کیانی کمند سر ابرش آورد ناگه به بند

چنان گشت ابرش که هر شب سپند همی سوختندش ز بیم گزند

(همان: ۲۱۹)

رخش، اسب فرخنده و خجسته‌ای است و فردوسی، این صفات را، بارها برای رخش به کار برده است.

اگر چه به رنج است هم بگذرد پی رخش فرخ زمین بسپرد

(فردوسی، ۱۳۸۳: ج ۱: ۲۴۴)

نماند پی رخش فرخ نهان چنان باره‌ی نامدار جهان

(همان: ۳۰۲)

پی رخش فرخ زمین بسپرد به توران کسی را به کس نشمرد

(همان: ۵۹۳)

رخش، یک حیوان معمولی نیست و صفات ویژه و در برخی موارد، انسانی دارد:

دل زال زر شد چو خرم بهار
 ز رخس نوآیین و فرخ سوار
 (همان: ۲۱۹)

سوی رخس رخشان بیامد دمان
 چو آتش بجوشید رخس آن زمان
 (همان: ۲۴۶)

چنین گفت با رخس کای هوشیار
 که گفتت که با شیر کن کارزار
 (همان: ۲۴۶)

تهمتن به رخس سراینده گفت
 که با کس مکوش و مشونیز جفت
 (همان: ۲۴۸)

بدان مهربان رخس بیدار گفت
 که تاریکی شب بخواهی نهفت
 (همان: ۲۴۹)

چنین گفت با رخس کای نیک یار
 مکن سستی اندر گه کارزار
 (همان: ۲۹۸)

چنان گرم شد رخس آتش گهر
 که گفستی برآمد ز پهلوش پر
 (همان: ۲۹۸)

- نبرد رخس با اژدها:

چو زور تن اژدها دید رخس
 کز آن سان برآویخت با تاجبخش
 بمالید گوش اندر آمد شگفت

بدریدد کتفش به دندان چو شیر
 بر او خیره شد پهلوان دلیر
 (همان: ۲۵۰)

- ترکیب دو مقدس اساطیری

گرانمایه هفت اسب با کاروان یکی رخس و دیگر نشست گوان

(فردوسی، ۱۳۸۳: ج ۱، ۷۵۹)

در این بیت، دو پدیده‌ی مقدس و فرخنده‌ی اساطیری را می‌بینیم. عدد هفت که در اساطیر و فرهنگ ایران زمین، جایگاه ویژه‌ای داشته و از اعداد فرخنده و خجسته بوده است؛ و رخس به عنوان اسب اساطیری رستم.

نشست از بر رخس چون پیل مست یکی گرزهی گاو پیکر به دست

(همان: ۴۳۷)

در این جا، رخس را به همراه گرزهی گاوسر به کار برده است. در باورهای اساطیری ایران، گاو، موجودی خجسته و مقدس است و فرخندگی و تقدس این حیوان را در شاهنامه، در داستان فریدون و گاو برمایه، نیز می‌توانیم ببینیم.

- در کشته شدن رستم، رخس توطئه‌ی نابردارش شغاد را حس کرده و بی‌تابی می‌کند:

همی رخس ز آن خاک می یافت بوی تن خویش را کرد چون گرد کوی

بزد گام رخس تگاور به راه چنین تا بیامد میان دو چاه

دل رستم از رخس شد پر ز خشم زمانش خرد را بپوشید چشم

یکی تازیانه برآورد نرم بزد نیک دل رخس را کرد گرم

(همان: ج ۲، ۱۲۲۵)

- رخس را نیز، به حرمت خدماتش، پس از مرگ، می‌شویند و کفن می‌پوشانند و این عمل، که ویژه‌ی انسان‌هاست، نمایانگر عظمت، تقدس، برتری و توتّم بودن این حیوان است.

(با بررسی‌های باستان‌شناختی، شواهد بسیاری، مبنی بر دفن اسب و ارابه‌ی شاه یا پهلوان، همراه با جسد او وجود دارد. آیین خاک‌سپاری اسب، حکایت از ریشه‌ی آریایی بهره‌گیری از این حیوان در آسیای مقدم دارد. در میان اشیاء به دست آمده در زیویه، چهل کیلومتری شرق سقز، به نمونه‌های خوبی از زین و برگ اسب از سده‌ی هفتم قبل از میلاد برمی‌خوریم. از یازده زنگوله‌ای که در یکی از گورها پیدا

شده است، چنین برمی آید که دست کم یازده اسب، در این گور دفن شده است.» (موسوی بجنوردی، ۱۳۹۳: ۴۱۹) رخس در شاهنامه، اسبی بسیار وفادار و برای رستم، خجسته و میمون است. به جهت درشت بودن اندام این حیوان، پس از مرگ، جسدش را با پیل جابه جا می کنند:

از آن پس تن رخس را برکشید	بشست و بر او جامه ها گسترد
بشستند و کردند دیبا کفن	بجستند جایی یکی نارون
برفتند بیداردل دُرگران	بریدند از او تخت های گران
دو روز اندر آن کار شد روزگار	تن رخس بر پیل کردند بار

(همان: ج ۲، ۱۲۲۹، ۱۲۳۰)

۳. نتیجه گیری

با بررسی جایگاه اسب در نزد مردم جهان و به ویژه در فرهنگ و باورهای ایرانیان، می توان این حیوان را یکی از مهم ترین مخلوقات خداوند به شمار آورد که در نظر انسان ها، همراه و همدم خاص و قابل احترامی بوده و توانسته در اساطیر ایران و جهان، نقش مهمی را ایفا کند.

شاهنامه، نماینده ی قوی و معتبر فرهنگ و باورهای ایرانی و جایگاه ویژه ی بکارگیری اساطیر این سرزمین است. با جستار در ابیات شاهنامه و دیدگاه فردوسی در مورد اسب، باید گفت که این حیوان در اثر سترگ حکیم توس - به عنوان حماسه ی ملی ایران - جایگاه اساطیری و مقدس و خجسته ی خود را حفظ کرده و فردوسی با آگاهی کامل از پیشینه ی اساطیری، پهلوانی و تاریخی این حیوان، تصاویر و مضامین بسیار زیبا و منحصر به فردی خلق کرده است.

اسب در شاهنامه، موجودی بسیار قابل احترام، توانمند، خاص و در برخی موارد، همپای پهلوانان و دارای ویژگی های ناب انسانی است. نگرش فردوسی نسبت به این حیوان، کاملاً منطبق بر باورهای اساطیری ایران باستان است و با دیده ی ادب و احترام ویژه ای به آن می نگرد. رخس، نمود واقعی و اساطیری اسب در نظر ایرانیان باستان است و بسیاری از خصوصیات انسانی و پهلوانی را در خود دارد. جایگاه رخس در شاهنامه به حدی والا است که این حیوان را پس از مرگش، به پاس خدماتی که به ایران

و ایرانی داشته، مطابق با رسوم رایج در ایران باستان، کفن و دفن می‌کنند و اشاره به چنین رسمی، پس از شاهنامه، در آثار دیگر شاعران دیده نمی‌شود.

منابع

- پیگوت، ژولیت. (۱۳۷۳). *اساطیر ژاپن*. ترجمه: باجلان فرخی. تهران: اساطیر.
- خیام نیشابوری، ابو حفص عمر. (۱۳۱۲). *نوروزنامه (منسوب)*. به اهتمام: مجتبی مینوی. تهران: کاوه.
- عبداللهی، منیژه. (۱۳۸۱). *فرهنگ‌نامه جانوران در ادب فارسی (بر پایه‌ی واژه‌شناسی، اساطیر، باورها، زیبایی‌شناسی و ...)*. تهران: پژوهنده.
- فردوسی، ابوالقاسم حسن. (۱۳۸۳). *شاه‌نامه*. بر اساس نسخه‌ی نه جلدی چاپ مسکوازیر نظری. ۱. برتلس. دوره‌ی دو جلدی، تهران: ققنوس. سوم.
- فرنبح دادگی. (۱۳۶۹). *بندهشمن*. گزارنده: مهرداد بهار. تهران، توس.
- قلی زاده، خسرو. (۱۳۸۸). *فرهنگ اساطیر ایرانی بر پایه‌ی متون پهلوی*. تهران: پارسه. دوم.
- قلی زاده، خسرو. (۱۳۹۲). *دانشنامه‌ی اساطیری جانوران و اصلاحات وابسته*. تهران: بنگاه ترجمه و نشریات پارسه.
- موسوی بجنوردی، کاظم. (۱۳۹۳). *دانشنامه‌ی فرهنگ مردم ایران*. ج: اول. تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی. دوم.
- یاحقی، محمدجعفر. (۱۳۹۱). *فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی*. تهران: فرهنگ معاصر. چهارم.

Sources

- Piggott, Juliet. (۱۳۷۳). Japanese mythology. Translation: Bajlan Farrokhi. Tehran: Asatir.
- Khayyam Nishaburi, Abu Hafs Omar. (۱۳۱۲). Nowruznameh (attributed). To the attention of: Mojtaba Minavi. Tehran: Kaveh.

Abdullahi, Manijeh. (۱۳۸۱). Dictionary of animals in Persian literature (based on terminology, mythology, beliefs, aesthetics, etc.). Tehran: Researcher.

Ferdowsi, Abulqasem Hasan. (۱۳۸۳). Shah nameh. Based on the nine-volume edition published in Moscow/under the supervision of Y.A. Bertels. Two-volume course, Tehran: Phoenix. Third.

origination (۱۳۶۹). closed Reporter: Mehrdad Bahar. Tehran, Tos.

Qolizadeh, Khosrow. (۱۳۸۸). Iranian mythology culture based on Pahlavi texts. Tehran: Parse. Second.

Qolizadeh, Khosrow. (۲۰۱۲). Mythological encyclopedia of animals and related reforms. Tehran: Parse translation and publishing company.

Mousavi Bojunordi, Kazem. (۲۰۱۳). Encyclopedia of Iranian people's culture. A: First. Tehran: The center of the great Islamic encyclopedia. Second.

Yahaghi, Mohammad Jaafar. (۲۰۱۱). Culture of myths and stories in Persian literature. Tehran: Contemporary Culture. Fourth.